

گریسی پالی

Gracepaley



گریسی پالی از نویسندگان فعال و پرکار آمریکاست که در کنار فعالیت های ادبی خود از مسائل اجتماعی هم غافل نمی ماند. اغلب شخصیت های داستانی او را زنان چپ گرا، یهودیان و ساکنان نیویورک تشکیل می دهند. زنانی که در مبارزه دائم به سر می برند. در زندگی مشترک، دوستی، یازدهای سیاسی و از همه مهمتر مادر بودن زن در مقام مادر و همسر در داستان های پالی نقش مهمی دارد.

سبک پالی منحصر به فرد است. سیاست و زندگی شخصی را ترکیب میکند و حاصل کار همچون حیرت انگیزی است. حالا هفتاد و پنج سال دارد و سی سال پیش از انقلاب ضد جنگ ویتنام بود که در نیویورک به سوی واشنگتن شرکت کرد. قصد دارد به ویتنام برود و دیناری با آن دیار و مردمانش داشته باشد.

خواسته ها

the modern idiom

شوهر سابقم را در خیابان دیدم، روی پله های کتابخانه جدید نشسته بودم. گفتم، سلام، زندگی من بیست و هفت سال با هم زن و شوهر بودیم، برای همین خود را محق می دانستم. گفت، چه زندگی ای؟ چه کشکی؟ برای من که زندگی نبود. گفتم، خیلی خوب دعوا که نداشتیم. بلند شدم و رفتم توی کتابخانه که ببینم چقدر بدهکارشان هستم.

کتابدار گفت، سی و دو دلار تمام، هیچده سال است که بدهکاری منکر نشدم. برای این که نمی دانم زمان چطور می گذرد. آن کتابها دست من بود. اغلب به آن ها فکر می کردم. کتابخانه دو محله آن طرف تر است.

شوهر سابقم تا سر میز کتابهای برگشتی دنبال من آمد. حرف کتابدار را قطع کرد که حرفهای بیشتری داشت. گفت، حالا که فکر می کنم و گذشته را مرور می کنم می بینم علت از هم پاشیدن ازدواج مان به این واقعیت بر می گردد که تو هیچ وقت برترام این ها را به شام دعوت نکردی. گفتم، شاید همین طور باشد. اما راستش اگر یادت باشد، اولاً آن جمعه پدرم مریض بود، بعد هم بچه ها به دنیا آمدند. بعد از آن هم جلسات سه شنبه شب را داشتیم و بعد جنگ شروع شد. بعد هم ظاهر امیل نداشتیم بیشتر پشناسیم شان. اما حق با توست باید برای شام دعوتشان می کردیم. چکی به مبلغ سی و دو دلار به کتابدار دادم. در چاب به من اطمینان کرد، سوابق را ندیده گرفت و پاک کرد، کاری که سایر ادارات شهرداری و یا ایالتی نمی کنند.

دو کتاب ادبیت وارتن را که تازه برگردانده بودم. دوباره ثبت کردم، زیرا خیلی وقت پیش خوانده بودم شان و حالا پیش از هر وقت دیگری مناسب به نظر می رسید. خانه شادمانگی و بچه ها که پنجاه سال پیش درباره ی تغییرات زندگی در نیویورک ایالات متحده طی مذت بیست و هفت سال حرف می زد.

شوهر سابقم گفت، چیز خوبی که یادم مانده صبحانه است. تعجب کردم، ما فقط قهوه می خوردیم. بعد یادم آمد که پشت گنجه آشپزخانه سوراخی بود که به آپارتمان مجاور باز می شد. آن ها همیشه مازه دودی پرورده می خوردند. احساس خوبی از صبحانه خوردن آن ها به ما دست می داد، اما هیچ وقت نتوانستیم شبکم سبیری از غذا در بیوریم.

گفتم این مال وقتی بود که چیزی نداشتیم. پرسید، مگر به عمرمان چیزی هم داشتیم؟ وا، زمان که می گذشت، مسئولیت هامان که بیشتر می شد، دیگر محتاج نبودیم. به یادش آوردم، وضع مالی ات خوب شد. بچه ها سالی چهار هفته به اردو می رفتند، با پانچویهای آبرو مندا نه و پوتین و کفش خوب، درست مثل بقیه. خیلی ناز بودند. خانه مان زمستان ها گرم بود و بالش های قرمز قشنگ، و چیزهای دیگر هم داشتیم. گفت، قایق تفریحی می خواستم. اما تو هیچ وقت چیزی نمی خواستی. گفتم، تلخی نکن. هیچ وقت ذیر نیست.

به تلخی فراوان گفت، نه. شاید قایق تفریحی هم بگیرم. بیاورم. راستش پول دارم که قایق دو موتور ای شش متری بخرم. امسال وضعم بهتر است بهتر هم می شود. اما برای تو دیر شده. تو مثل همیشه چیزی نمی خواهی. تمام آن بیست و هفت سال عادت داشت طعنه هایی ظریف بزنی که مثل فنر لوله کش ها از گوش راه باز می کرد تا گلرگاه و به دلیم من نشست. بعد می گذاشت و می رفت. منظورم این است که روی پله های کتابخانه نشستیم و او رفت.

خانه شادمانگی را ورزیدم، اما علاقه ام را از دست دادم. احساس گناه می کردم. حالا، درست است که در خواستت و خواسته های صرف کنم آورده ام. اما چیزی نمی خواهم. میخوام می خواهم شخص دیگری باشم. دوست دارم وقتی باشم که این دور کتاب را تا دو هفته دیگر به کتابخانه برمی گردانم. می خواهم شهر زندگی مسئول باشم. که نظام آموزشی را عوض کنم و نهادهای آموزشی را در مورد مشکلات این مرکز شهری عوضی خطاب قرار دهم.

به بچه هایم قول داده بودم جنگ وایش از آنکه بزرگ شوند. به پایان برسانم. تا آخر عمر زن یک نفر باشم. شوهر سابقم یا شوهر فعلی ام. هر کدام که شخصیت لازم برای یک همسر داشته باشد که ظاهر آن زمان زیادی هم نیست. آدمی که نمی تواند ویزگی های مردان را ندیده بگیرد. یادش زندگی که تا می زوریم او را بیانشان.

همین امروز صبح که از پنجره بیرون نگاه می کردم، مایه چشمم به خیابان دوختم و چهارهای کوچکی را دیدم که به شهر داری چند سال قبل از تولد بچه ها کاشته بود و حالا اوج زندگی شان بود.

خوب تصمیم گرفتم آن دو کتاب را به کتابخانه برگردانم. همین ثابت می کند که وقتی شخص یا واقعه ای به تشخیص من من برآورد یا تکلیفی می دهد می توانم، عمل مناسب انجام دهم. هر چند به خوش زبانی شهره هستم.

صلح طلب مبارز، آثار شپست سر به راه

یک گفتگو و سه داستان از گریسی پالی ترجمه اسدالله امرایی

به نظر شما وظیفه نویسنده چیست؟ فکر نمی کنم همه نویسنده ها یک کار بکنند. بستگی به شرایط تاریخی دارد. اگر چارلز دیکنز باشی وظیفه ات گفتن و آگاه کردن درباره بخشی از جامعه است که خبری درباره آن ندارند. در کل کار نویسنده را نوشتن می دانم. آیا نویسنده ها باید اصول اخلاقی هم داشته باشند؟ فکر می کنم تمام بشریت باید چنین باشد. خوب وقتی بشر در کل چنین باشد نویسنده ها هم مستثنی نیستند. یعنی دلیلی ندارد که نویسنده ها را از این بجز که خارج کنیم. هر اسمی که بخواید روی آن بگذارید فرقی نمی کند، لوله کش یا میزبان باید مطمئن باشد که عدالت در جهان بیشتر از زمان است. که آن را شناخته. اغلب نویسنده ها چنین رفتاری دارند. هیچ نویسنده ای را پیدا نمی کنید که از بی عدالتی دهنه کند. آیا لحن تان در نوشتن داستان یا کار غیر داستانی فرق می کند؟ تقریباً یکی است. کتابی غیر داستانی در آورده ام و روشن از آن گزارش هایی هم دیده ام که خود شاهد آن بوده ام. در سال ۱۹۶۹ به ویتنام رفتم و وقتی گزده ام آنچه دیدم را گزارش کردم. یک گزارش این است، روشن و ژورنالیستی. من از آنجا که میخوام خودم را به عنوان نویسنده معرفی کنم. من از آنجا که میخوام خودم را به عنوان نویسنده معرفی کنم. من از آنجا که میخوام خودم را به عنوان نویسنده معرفی کنم. من از آنجا که میخوام خودم را به عنوان نویسنده معرفی کنم.

سال طول کشید تا تمام شود. آیا نویسنده کم کاری هستید یا فعالیت جانبی دارید؟ خوب، مسایل زیادی هست. بزرگی کردن بچه ها فعالیت های سیاسی، تدریس نوشتن را از کی شروع کردید؟ ابتدا شعر می گفتم. بچه که بودم شعر می سرودم. کتاب زیاد می خواندم. گوش داده ام، خوانده ام و خولده ام. روزنامه خاطرات و یادداشت هم دارید؟ معمولاً چنین چیزی نگه نمی دارم. هر وقت می نویسم دفترچه دارم که پرش می کنم. گاهی پنج روزی در بیرون و گاهی یک ماهه. وقتی دفتر خاطرات می نویسید، اسبش را نمی دانم. آیا اثر زنان یا اثر مردان تفاوت دارند؟ زنان در روایت شخصی از مردان راحت تر هستند. زنان کتابهای مردان را تقریباً یکی است. کتابی غیر داستانی در آورده ام و روشن از آن گزارش هایی هم دیده ام که خود شاهد آن بوده ام. در سال ۱۹۶۹ به ویتنام رفتم و وقتی گزده ام آنچه دیدم را گزارش کردم. یک گزارش این است، روشن و ژورنالیستی. من از آنجا که میخوام خودم را به عنوان نویسنده معرفی کنم. من از آنجا که میخوام خودم را به عنوان نویسنده معرفی کنم. من از آنجا که میخوام خودم را به عنوان نویسنده معرفی کنم.